

عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

نهضت‌های ملی ایران

(۱۱۲)

ظهور ناصر خسرو شاعر متفکر بزرگ ایرانی .

یکی از نابغه‌های بزرگ فکری ایران در قرن پنجم هجری ابومعین ناصر بن خسرو بن حارث قبادیانی شاعر، حکیم و نویسنده سیاح و داعی بزرگ است، که در بین هم مذهبیان خود (اسماعیلیه) به حجت خراسان معروف می‌باشد .

وی در سال ۳۹۴ هجری قمری در قبادیان بلخ بدنیا آمد ، در آغاز زندگی در دربار پادشاهان فزنوی اشتغال داشت ، اما در سال ۴۳۷ هجری از اشتغالات دیوانی کناره گرفت و در جستجوی حقیقت و کسب معرف و کمال به مسافرت پرداخت ، و تا سال ۴۴۴ هجری در مسافرت بسربرد . و مدت هفت سال سرزمین عربستان و شمال شرقی و جنوب غربی و مرکز ایران و آسیای صغیر و شام و سوریه و فلسطین و مصر و قیروان و نوبه و سودان را سیاحت کرد و سه سال در مصر ماند ، در این مسافرت‌ها با حکماء و دانشمندان و علمای ادیان مختلف ملاقات کرد ، و به مباحثه در پیوست ، و بالاخره بادر نظر گرفتن آرمان مقدس ملی خود ، دولت فاطمی مصر را موافق عقیده خود یافت ، و بوسیله یکی از دعوات اسماعیلیه به طریقه فاطمیان گروید ، و از جانب خلیفه فاطمی (المستنصر بالله) عنوان (حجت جزیره خراسان) را به اصطلاح

اسماعیلیه گرفت ، و در سال ۴۴۴ هجری که پنجاه سال داشت به خراسان بازگشت و به بلخ موطن اصلی خود فرود آمد، و بدعوت پرداخت اما با مخالفت علماء و شورش عوام و خصومت امیران سلجوقی مواجه شد ، و ناگزیر متواری گردید ، و به مازنداران رفت و اندکی بعد به گرگان و از آنجا نیز به (بمکان) بدخشان پناه برد و تا پایان عمر بادللی شکسته و خاطری افسرده و پژمان در آن پناهگاه به تحقیق و تألیف و تصنیف پرداخت تا سرانجام در سال ۴۸۱ هجری جهان را بدرود گفت .

آثار معروف منشور او عبارتست از سفرنامه (در شرح مسافرت هفت ساله وی) زادالمسافرین (که عقاید فلسفی او را حکایت میکند) و در سال ۴۵۳ هجری تألیف گردیده است. وجه دین (درباره احکام شریعت به طریق اسماعیلیه) و رسالات دیگری مانند : خوان اخوان و دلیل المتحیرین . و از آثار مهم وی به شعر ، دیوان اشعار اوست که در حدود دوازده هزار بیت دارد، و دیگر مثنوی روشنائی نامه است . اشعارش همه در حکمت و موعظه و تشویق مردم به کسب معرفت و دانش و خیرخواهی است .

ناصر خسرو درباره قصر و دربار المستنصر خلیفه فاطمی مصر و حکومت دادگزارانه و هوشمندانه وی شرحی آورده و از امن و آسایش که رعایای او داشتند سخنانی گفته است ، در جامع التواریخ رشیدی از ناصر خسرو دوجا بطور اختصار ذکری بمیان آمده است . مورد اول این است :

(و ناصر خسرو به آوازه مستنصر از خراسان به مصر آمد و هفت سال در آنجا ساکن بود و هر سال به حج میرفت و به مصر رجوع مینمود (۱) و

۱- در مورد توقف ناصر خسرو در مصر اختلاف است برخی دو سال و برخی چهار سال

آخر به راه حج به بصره آمد و با خراسان گشت و به بلخ دعوت علویان مصر می‌کرد. اعداء قصد او کردند و بر کوه یمکان متواری شد و تا بیست سال بر آنجا بماند و به آب و گیاهی قناعت مینمود (۲)

اما مورد دوم، در ضمن بیان شرح احوال حسن صباح عسید نگر پرشور ایرانی که شرح ظهور و اقدامات فکری و سیاسی وی در ورق‌های آینده این تألیف به تفصیل خواهند آمد، از ناصر خسرو حجت خراسان تعلیم یافته بود (هرمان‌آته خاورشناس معروف آلمانی در مورد این بزرگ‌مرد متفکر ایرانی (ناصر خسرو) چنین نوشته است: (ابومعین ناصر بن ناصر علوی که از قرار معلوم بعد از گرویدن به تشیع، تخلص (حجت) بر خود نهاد و در اشعار سابق کلمات (ناصر) و (ابومعین) بکار میبرد. ماه ذوالقعدة سال ۳۹۴ هجری در قبادیان نزدیکی بلخ در ایالت خراسان تولد یافته و از اولاد امام علی الرضا فرزند امام موسی کاظم بود و آنچه بدست می‌آید، اولین تربیت اردر محیط اهل سنت و ظاهر آ در مکتب حنفی بعمل آمد.

چنانکه حتی بعد از تاریخ ۴۲۸ هجری (که سال وفات ابوعلی شیناست و دور نیست ناصر خسرو نزد این حکیم تملذ کرد: باشد) قصیده‌ای از او مانده که کاملاً صیغهٔ عقیدهٔ سنی دارد (این قصیده را شفر (۳) در مقدمه خود به سفرنامه آورده ولی يك شوق بی آرام دانش جوئی از را برای فرا گرفتن کلیه علوم بشری مانند نجوم و فیزیک و هندسه و تاریخ طبیعی و طب موسیقی و منطق و فلسفه

۲- جامع التواریخ رشیدی به اهتمام محمدتقی دانش‌پژوه و محمد مدرس زنجانی

ارسطو سوق میداد و در عین حال همت به تحقیق ادیان مشهور نظیر دین زرتشتی و یهود و مسیحی و عقاید مانوی و صابیه و اهل استدلال نهاد و در تعلیم زبانهای بیگانه هم پیشرفت نمود، ولی روح جویای او که نشانه حقیقت بود، هر جا رفت با تحکم و تقلید کورکورانه تهمی تو خالی مواجه شد و برای حل کیفیت و کمیت مسائل دلیلی پیدا نکرد و چون از این کنجکاو‌بهای بسی‌ثمر خسته و فرسوده گشت، لاجرم خود را رندانه معروض حوادث جهان ساخت و بزنگانی شهوانی تن در داد، بسی‌نگذشت که ازین طرز بی‌معنی زندگی نیز متفرگ‌گردید و عزم سیاحت و مطالعه در بلاد اجنبی کرد، مگر بواسطه ارتباط و تبادل نظر بادانشمندان سرزمینها و زبانهای بیگانه پاسخی به پرسشهای خود که در سینه‌اش لاینحل مانده بود بیابد.

در این سیر و سفر که بحکم آنچه از سفرنامه خود او استنباط میشود از سال ۴۳۴ تا ۴۳۶ هجری ادامه داشت و او را تا هندوستان و گویا همچنین به دشت و دیلمان کشانید. امیدش این بود، راهرا به مقصد الهی که آرزویش بود برساند ولی افسوس بجائی نرسید. و درینجا هم کلید رازی که او را بسر-منشاء هستی و شناسائی واقعی خدای تعالی و سر رابطه خدا با عالم واقف گرداند، بدست نیاورد.

درین بین بود که گوئی ناگهان به او الهام شد، مقصد آمال خود را با برگشتن به طریق شرع بجوید و باز یارت مکه که بسی از قلوب گروندگان راسکینت می‌بخشید، خدشه و تردید و ریب را که آرامش درونی او را مدام مورد تهدید قرار میداد از ساحه دل بیرون کند.

پس در ربیع الثانی سال ۴۳۷ هجری به عزم زیارت مکه براه افتاد و مدت هفت سال ایران و سوریه و فلسطین و عربستان و مصر را گشت و درین

فرست چهاربار به زیارت کعبه و بلاد متبر که مشرق مشرف گشت .

از آنچه درین گشت و گذار از عجایب و زیباییها مشاهده نمود، شرحی بسیار جالب در سفرنامه خود آورد و ارزش این مطالب که معلومات متنوع در باب سرزمین و مسائل اجتماعی و دینی و سیاسی آسیای صغیر و مصر در زمان مؤلف یعنی قرن پنجم هجری دارد ، نیک معین است ، و هنوز اهمیت آن باندازه کافی تقدیر نگشته .

این را نیز باید گفت : در باب اینکه ناصر خسرو که آیا ناصر خسروی که در سفرنامه اش سنی بنظمی آید بانا ناصر خسرو و گوینده آن اشعار شیعی یک شخص بوده ، یانه ، مباحثات طولانی رو داده ولی اکنون بحکم شواهد متعدد از دیوان او که حمده آنها را خود من (هرمان انه) استخراج کرده ام و آنها با مطالب خاص سفرنامه بطور وافیه تطابق میکند . بساید مسئله شخص واحد بودن شاعر و سفرنامه نویس را حل شده تلقی نمود .

ناصر خسرو آنگاه که در خدمت چغری بیک داود بن میکائیل برادر طغرل در مرو شغل اموال دیوانی داشت ، از مذهب سنی پیروی میکرد ، و چون از مسافرت به مسقط الرأس خود برگشت هواخواه مخلص فاطمیان مصر و از پیروان فرقه مختفی اسماعیلیه یا باطنیان گشته بود (بطوریکه در تاریخ نهضتهای فکری ایرانیان تألیف نگارنده به تفصیل آمده است) منتسبین این فرقه علوی در عقاید خود اهل توحید بودند ، و خدا را روح کامل و عقل کل میشمردند بهشت و دوزخ را دو تعبیر مجازی میدانستند . که فقط برای اشخاص جاهل که در مراحل پایین جا دارند امور واقعی شمرده میشود ، و گرنه در نظر اشخاص مراحل بالاتر بهشت عبارتست از نفسی که به اوج کمال رسیده باشد ، و دوزخ عبارتست از نادانی و دوری هودانه از خدایتعالی همچنین آنان

بین تفسیر تحت‌اللفظی و عرفانی قرآن فرق می‌گذاشتند و از تناسخ صحبت می‌کردند ، و به لزوم يك مرشد بزرگ روحانی یا قطب قائل بودند و دورکن حقیقت انسانی را علم و ایمان میدانستند و درین عقاید از طرفی به تعالیم اخوان الصفا استناد می‌کردند ، و از طرف دیگر با تصوف ، ایرانی ارتباط مستقیم نداشتند .

این تصوف چنانکه ابن خلدون در مقدمه خود نشان می‌دهد (۱) به نوبت اقتباساتی از شعبه اسماعیلیه کرده بود. این تحول اساسی در طرز فکر شاعر او را واداشت که نجات و شفای روحانی خود را از اسماعیلیه بجوید .

علت چنان تحولی از قرائنی که از اشعارش بدست می‌آید یکی آن‌جاست بود از مراسم قشری و بی‌روحی که در سفر حج مشهود می‌افتاد و خود او هم بسا مجبور بود رعایت کند . دوم تأثیر عظیمی بود که شهرزیبای قاهره که هم از مواهب طبیعت و هم از محسنات صنعت زینت یافته بود در افکار او بجا گذاشت . این شهر در آن زمان در امن و رفاه میزیست و تحت فرمان المستنصر بالله (ابوتمیم معد بن علی) خلیفه فاطمی رئیس علویان و قائد پیروز شیعیان اداره میشد. ناصر خسرو این امیر رادر بعضی قصاید خود مدح زیادی کرده و قسمت عمده روشنائی نامه خود را در قاهره و تحت حمایت او به - نظم کشیده است (که در آن اگر هم آشکارا نباشد در باطن شرح تحولات روحی خود را بیان میدارد) روشنائی نامه از جهتی مربوط به صفت و آفرینش عالم و از جهت دیگر مربوط به اخلاقیات است .

از جهت اول سخن تاحدی روی فلسفه ارسطو و افلاطونی جدید است و سرتاسر مباحث مطابق تعلیم ماوراءالطبیعه ابوعلی سیناست که آنهم از فلسفه یونان سرچشمه گرفته . همچنین درین منظومه از افکار فلاسفه مقدم بر ابن سینا

مانند ابونصر فارابی (مقتول در سال ۳۴۳ هجری) و در مواردی عقاید شیعه و نفوذ تصوف کاملاً نمایانست. در این قسمت اخیر است که نقش عمده منظومه مشخص میگردد. یعنی به مقام يك شاهکار کلاسیک شعر پند و اندرزی میرسد و مانند گنجینه‌ای از اصول خردمندی و قواعد زندگی عملی جلوه میکند، که مخصوصاً در باب شرح فریب این عالم مادی و ذکر بی‌معنی بودن تقلا برای مال و مقام در ردیف آثار معروف معدود بزرگترین گویندگان بعد مانند شیخ عطار و سعدی قرار میگیرد. تمام منظومه به شکل ابیات نغزخوش آهنگی مربوط به ستایش آن (نفوس مرحومه) است که در مدت اقامتش در قاهره تحت تعلیمات آنها در آمد و بعنوان مبلغ آنها بود در سال ۴۴۴ هجری به خراسان برگشت، یعنی وارد بلخ شد. در این موقع دو برادرش نیز با او بودند که یکی در سفر مکه با او رفاقت داشت، و دومی نیز که از خدمتگزاران چغری يك بود و ابوالفتح نامیده میشد، بر سر راه به او پیوست. چندی نگذشت که وی بحکم تمایلات شیعی معروض خصومت سخت مردم سنی مذهب گشت. ابتدا از بلخ و بعد از نیشابور مجبور به فرار گردید و ظاهر آذر حوالی سال ۴۵۲ یا ۴۵۳ هجری در یمگان و کوهستان سخت بدخشان پناهنده شد.

چنانکه این مراتب از کتاب (دبستان) و از اشارات و مضامین اشعار مفصل او که هم‌اکنون از قصاید مرکبست و زندگانی خارجی و روحی وی را تاحدی روشن میسازد، مستفاد میشود شاعر در یمگان فرقه ناصریه را تأسیس نمود که قرن‌ها در آنجا دوام یافت.

در مثنوی روشنائی‌نامه بطوریکه از بیتی در آن بدست می‌آید تجدید نظر کرد و بعد مثنوی دیگری مشابه به آن یعنی (سعادت‌نامه) را به سلك نظم کشید و در آن بی‌برده‌تر از مثنوی اول بر ضد تقدس ظاهری و حق‌شکنی و مال‌پرستی

و حماقت و سفاهت‌های زندگی این جهان به ویژه بر ضد معاصی و مظالم امیران و اعیان کشور اشعار سرود و برعکس صنعتگران و کشاورزان را که عمر خود را بواسطه کارهای ساده و سودمند و صالح آمیز صرف مینمایند و در باغ و مزارع به آبادی میکوشند و گله‌بانی میکنند ستایش کرد. همچنین در همان سال در همان شهر کتاب (زادالمسافرین) را در شرح عقاید دینی و فلسفی خود تألیف نمود (۱)

سخنی پیرامون افسانه‌های مربوط به ناصر خسرو

در کتابهای ایرانی شرح احوال ناصر خسرو بطور مختلف آمده است، بطوریکه در بین آنها برخی مجعول بنظر میرسد، رویهم رفته از شرح حال این نابغه کم نظیر ایرانی سه روایت موجود است که طویل‌ترین آن در خلاصه الاشعار تقی کاشانی و کوتاهترین آن در هفت اقلیم امین احمد رازی آمده است در صورتیکه روایت آتشکده لطفعلی بیگ آذر حد متوسط بین آن دو است.

این شرح حال به صورتی که اکنون در دست است به قرن نهم یازدهم هجری تعلق دارد، زیرا هفت اقلیم که قدیمیترین تألیف شامل این شرح حال است در سال ۱۰۰۲ هجری نوشته شده. اما باید دانست که بسیار پیش از این تاریخ چنانکه از آثار البلاد قزوینی مؤلف به سال ۶۷۵ هجری که یک کتاب جغرافیائی است برمی آید (۲)

داستان هائی درباره ناصر خسرو ساخته و گفته شده بود، در داستانها

۱ - تاریخ ادبیات فارسی تألیف هرمان اته آلمانی ترجمه دکتر رضازاده شفق ص

ناصر خسرو و پادشاه بلخ است و رعایا او را از آن شهر بیرون میکنند وی به یمگان پناه میبرد ، در آنجا باغها و حمامهای بسیار زیبا و شگفت انگیز میسازد و تصاویر و طلسم‌هایی نصب میکند که هیچکس بی‌بیم دیوانه شدن به آنها نمیتواند نگاه کرد نویسنده شرح یکی از حمامها را که تا زمان وی برپا بوده است به تفصیل تمام ذکر کرده است (۱)

اکنون یکی از دلکش‌ترین حوادثی را که در شرح حال حمام‌های مذکور آمده است در اینجا نقل میکنیم :

(القصة بعد از مشقت بسیار به شهر نیشاپور رسیدیم ، و با ما شاگردی بود حکیم و فاضل و دانشمند و در تمام شهر نیشاپور هیچکس ما را نمی‌شناخت آمدیم و در مسجد قرار گرفتیم و در اثنای سیر و طواف و در شهر برد در هر مسجد و هر مدرسه که می‌گذشتیم مرا لعنت میکردند . و به کفر و زندقه نسبت میدادند و شاگرد من از اعتقاد خلق نسبت بمن خبیری نداشت روزی در بازار می‌گذشتیم شخصی از مصر مرا دیده بشناخت ، نزد من آمده گفت : ناصر خسرو نیستی و این برادرتو نیست ؟ من از ترس دست او بگیرتم و به حرفش مشغول ساختم و بمنزل آوردم و گفتم سی هزار مثقال طلا بستان و این راز را آشکارا مکن ، چون آن شخص راضی شد ، در حال روحانی را گفتم تا وجه حاضر ساخته و به او دادم و از منزل خود بیرون کردم پس با ابوسعید به بازار آمده تا بدکان موزه دوزی رسیدیم ، موزه خود را دادم تا مرمت کند و از شهر بیرون رویم که ناگهان در آن طرف غوغائی برخاست و موزه دوز بر اثر آن روان شد ، بعد از ساعتی باز گشت پاره‌ای گوشت بر سر درفش کرده ، من سؤال کردم که چه غوغا بود و این چه گوشت

است؟ موزه دوز گفت: همانا در این شهر از جمله شاگردان ناصر خسرو شخصی پیدا شده بود با علماء این شهر مباحثه کرده قول او را فقها انکار داشته، هر يك به قول معتمدی تمسك میجویند و او از اشعار ناصر خسرو شعری بر طبق مطلب خود میخواند. فقها از جهت ثواب او را پاره پاره کردند، و من نیز پاره‌ای از گوشت او بجهت ثواب بریدم چون بر احوال تلمیذ اطلاع یافتم تاب در من نمانده و موزه دوز را گفتم: موزه بمن ده که در شهری که شعر ناصر خسرو خوانند، نمی‌توان بود. موزه را گرفتم و با برادر خود از نیشابور (۱) بیرون آمدم .

(بقیه در شماره آینده)

۱- برخی نوشته‌اند این واقعه در شهر قزوین اتفاق افتاده است .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

هر روز عمر خود را می‌بینیم که با آفتاب از دیوار خانه بالا
می‌رود و با چشم‌ها آنرا تا با عمق افق تعقیب میکنیم و همین که آخرین
دم آن در کام تاریکی محو گردید روی را از آن برمیگردانیم و به-
استقبال روز دیگر میرویم .

(او را صدا بزنیم)